

بخش دوازدهم از مرند تا تبریز مقر ولیعهد

در منزل حاکم مهربان و میهمان‌نواز مرند اطاق ایوان‌دار مفروشی با میز و صندلی و لامپا در اختیار من قرار گرفت. این اطاق مخصوص میهمانان حاکم و اشخاص سرشناسی بود که از شهر عبور می‌کردند. حاکم در شهر نبود و مترجم او یک مرد نستوری^۱ از اهالی ارومیه بود و زبان روسی را به خوبی صحبت می‌کرد. به دستور او شام مفصلی عبارت از یک مرغ کامل، تخم مرغ، نان، چای و میوه‌های تازه برای من فراهم شد. ساعتی بعد حاکم به نام شجاع النظام، مرد قوی‌جثه پرنرژی که لبخند دوستانه‌ای به بر لب داشت مراجعت کرد.

او در طول روز به کارهای شهر رسیدگی کرده و پس از غروب میهمانی‌های بسیار گرمی ترتیب می‌داد. آن شب حکام ماکو و اریکان و سه تن از مردان مرند میهمان وی بودند. سر سفره افطار بطری‌های عرق یکی پس از دیگری خالی می‌شد. صدای طبل و شیپور سپری شدن روز دیگری از ماه رمضان را خبر داد. من دعوت او را برای شرکت در این جشن با کمال میل پذیرفتم. بدون کفش با جوراب وارد سالن میهمانی شدم. میهمانان به احترام من از جای خود برخاسته و برای من به روی تشکچه جای باز کردند. صدای سهار از اطاق مجاور به گوش می‌رسید. پس از مدتی نوازنده ماهر آن وارد اطاق شد و در کنار دیوار مقابل ما جای گرفت. سپس خواننده‌ای که طبل هم می‌نواخت، در کنار او نشست. صدای زیر خواننده با همراهی سهار و طبل اعماق اعصاب آدم را متأثر می‌کرد. من ۲۰ سال پیش برای اولین بار با این سبک موسیقی که به گوش ما اروپائیان ناموزون می‌آید آشنا شده بودم و این مجلس خاطرات قدیمی را در من زنده می‌کرد.

پس از مدتی ورق بازی شروع شد و حضار از جوف دستار خود اسکناس‌ها و سکه‌های نقره را خارج کردند. گاهی شخصی که دست را برده بود برای نمایش دست و دل بازی خود سکه‌ای به سمت گروه موسیقی پرتاب می‌کرد. من هم مانند آنها این کار را انجام دادم تا از سایرین عقب نمانم. در طول بازی غذاهای گوناگونی در بشقاب‌های کوچک به رسم مزه‌های اهالی روسیه داده می‌شد. از جمله مرغ پخته قطع‌قطعه شده و مخلوط با پیاز که

۱. نستوری شاخه‌ای از مسیحیت است که مبانی آن نخستین بار توسط اسقف قسطنطنیه، نستوریوس، تولد حدود ۳۸۶ م در سوریه، درگذشت حدود ۴۵۱ م در لیبی، مطرح شد. نستوری‌ها بر این باورند که پدر عیسی مسیح دو طبیعت وجود داشت، یکی طبیعت آدمی و دیگری طبیعت الهی، یعنی پسر خدا یا لوگوس بودن. لوگوس بیاتگر ازلیت و پیش موجودیت مسیح است.

تخم مرغ هم داشت. نان، یک نوع شراب شیرین و ودکای روسی به وفور موجود بود. این مردان عبور در مصرف الکل افراط می‌کردند. من از خدا می‌خواستم اتفاق ناگواری رخ ندهد زیرا با مصرف زیاد ودکا و برد و باخت‌های قمار فضای جشن عوض شده بود.

حاکم مرد قوی، محترم و بسیار ثروتمند بود. او چند روستا داشت و هر موقع که شرایط ایجاب می‌کرد می‌توانست از اهالی آنها عوارض و مالیات بگیرد. او هنگام ضرورت ۲۰۰ سوارکار مسلح در اختیار قشون شاه قرار می‌داد. شرکت در مراسم او افتخار بزرگی بود و نصیب هر کس نمی‌شد. این مراسم در تمامی شب‌های ماه رمضان ادامه داشت و او اندکی از درآمد خود را خرج دوستان خود می‌نمود.

حاکم از جای خود برخاست و از ما خواست وارد سالن بزرگتری که سفره‌ای در آن پهن شده بود شویم. دور سفره نشسته و از کمیاب‌ترین غذاهای ایرانی تناول کردیم. با برداشتن سرپوش فلزی بشقاب‌ها بوی خوب غذاهای گوناگون مشام ما را تحریک کرده و اشتهای ما را دو چندان کرد. در دیسی پلو و در سینی‌های دیگر مرغ، کباب، شیشلیک که هنوز بخار از روی آنها بلند می‌شد تدارک دیده بودند. برای من بشقاب گذاشته شده بود اما سایرین با دست از دیس‌ها می‌خوردند. در نظر مسلمانان من کافر بودم و آنها از غذائی که یک کافر به آن دست زده باشد نمی‌خورند اما در ظاهر چنین قلمداد می‌کنند که ما فرنگی‌ها به خوردن غذای دست‌خورده دیگران عادت نداریم.

ما دو زانو در کنار سفره نشسته، اندکی به جلو خم شده و آرنج دست چپ را روی زانوی چپ قرار داده و با دست راست از هر غذائی که علاقه داشتیم می‌خوردیم. آنها قادر بودند مدت‌ها به این ترتیب نشسته و غذا بخورند. فقط گاهی بدن را به عقب برده و توقف کوتاهی می‌کردند. سپس خدمتکاران با قلیان‌هایی که یک تکه زغال گذاخته بزرگ به روی تنباکو قرار داده بودند وارد شدند. میهمانان چند لقمه غذا خورده و چند پک به قلیان می‌زدند. آنها عجله‌ای برای خاتمه این لذت زندگی نداشتند. در ظرفی ماست و در دیگری پنیر بود. با غذا شراب که از ملاقه‌های چوبی می‌نوشیدیم داده می‌شد. در بشقاب‌هایی نان سفید فراوانی به روی هم انباشته شده بود. جداً که شام مفصلی بود. بالاخره شام به پایان رسید و میهمانان در اطاق مجاور به ورق بازی ادامه دادند. من خداحافظی کرده و به اطاق خود رفتم تا اندکی استراحت کنم. سروصدای میهمانان، کشیدن قلیان، صدای خواننده و گروه موسیقی و پرتاب سکه تا زمانی که به خواب رفتم یک لحظه قطع نشد. من پس از آن حاکم را ندیدم زیرا او تا ظهر روز بعد خواب بود.

صبح روز بعد به راه خود ادامه دادم. خانه در سکوت و آرامش خاصی فرو رفته بود. سفر من در جهت جنوب‌شرق بود. از کنار روستاهای قلی و ملاصف به‌روی بلندی‌هایی گذشتیم. باغات میوه آنها را احاطه کرده بود. از دره پهنی عبور کردیم. مسیر گاهی شنی و گاهی سنگلاخ بود. گاهی در جاده نوساز که ما را از ارتفاعاتی بالا می‌برد حرکت می‌کردیم. ایستگاه جم بر بالای تپه‌ای قرار داشت. روستائی با همین نام در میان باغ‌ها در کنار جاده پر پیچ و خم واقع شده بود. دره پهنی که کوه سرخ رنگی سمت چپ آن را فرا گرفته بود ما را به یک کاروانسرای دولتی از زمان شاه عباس رساند. قسمتی از دیوارهای آجری آن ریخته بود. این جاده در زمان‌های قدیم شاهراه تجاری ایران به آسیای صغیر و

قفقاز بود. در زمان شاه عباس در کنار آن کاروانسراهای متعددی ساخته شده بود اما از چندی پیش صدای زنگ کاروان‌ها در این جاده به ندرت شنیده می‌شد. جاده از کنار رودی با جریان آب ضعیف ما را به سیوان رساند. پلی با ۶ چشمه به روی این رود ساخته بودند. مجدداً از دره بالا رفتیم. جاده گاهی پهن و گاهی باریک بود. من با هر چرخش چرخ کالسکه به مقصد خود نزدیکتر می‌شدم. خط تلگراف انگلیسی، جاده روسی، گمرک بلژیکی جداً که معجون عجیبی بود. این اروپا بود که در این قسمت از آسیا به روی ایرانی که از گذشته خود خسته شده پنجه انداخته بود. گاهی در جاده جدید کارگرانی مشغول کار بودند و چادرهای سفید محل اقامت آنها پیدا بود. پلی با ۴ چشمه ما را به سمت چپ رود رساند. جاده مسطح، خشک و سخت بود و لایه‌های ماسه سطح آن را می‌پوشاند. این جاده در قسمت‌هایی حتی از جاده اصلی هم بهتر بود. کارگران تاتار به روی جاده ماسه می‌ریختند.

پس از ایستگاه صوفیان که اسب‌ها و سورچی تعویض شد به دشت پهناوری رسیدیم. در جهت جنوب‌غرب هیچ برآمدگی به چشم نمی‌خورد و افق پیدا بود. دریاچه ارومیه به سواحل صاف در فاصله‌ای از مسیر قرار داشت. روستای بدل کاراسی^۱ یک میهمانخانه کوچک در کنار نهر داشت. اندکی توقف کرده و انگور خریدیم. بیابان بی‌آب و علف در سمت جنوب‌شرق گسترده بود و شهر تبریز در افق به صورت خط تیره‌ای در زمینه زرد محیط به چشم می‌خورد. کوه‌های سمت چپ مسیر منفرد بوده و قله‌های کوه‌های دور دست پشت ابرها پنهان بودند. جاده اصلی از میان تپه‌هایی که شهر را در پشت خود پنهان کرده بودند می‌گذشت. گاهی زمین‌های زراعی بایری به چشم می‌خورد. در روستای سینک^۲ از یک پل قدیمی به روی نهری که مانند سایر رودها به سمت جنوب‌غرب و دریاچه ارومیه در جریان بود گذشتیم.

آدم از دیدن زمین‌های زراعی که بدون استفاده بودند متعجب می‌شد زیرا ایالت آذربایجان یکی از پرجمعیت‌ترین ایالات ایران می‌باشد. تردد در جاده بسیار کم بود. گاهی پیاده‌ای دیده می‌شد. بیابان بی‌انتهای در تمامی جهات گسترده بود. تو گوئی جاده پایان نداشت. اسب‌ها خسته به نظر می‌رسیدند. تا شهر هنوز ۱۲ کیلومتر راه بود. از روی رود آجی چای^۳ توسط پل طویلی با برج‌های زیبا در ورودی‌های آن عبور کردیم. از کنار اداره گمرک با سردری با علامت شیر و خورشید گذشتیم. از میان کوچه‌بازگانی عبور کرده، وارد شهر شدیم. رفت و آمد زیاد بود. کاروان الاغی مسیر را بسته بود. گفته می‌شد که تعداد الاغ‌ها در تبریز از تعداد اهالی آن بیشتر بود. وارد خیابانی شدیم که مغازه‌ها سنگ آسیاب می‌فروختند. پس از عبور از پلی به محله‌ای با خانه‌های گلی کوتاه و همشکل رسیدیم. غروب نزدیک بود. سورچی کالسکه را با سرعت زیادی می‌راند و من نگران بچه‌هایی بودم که در خیابان بازی می‌کردند. زنان تبریزی با لباس‌های گشاد آبی رنگ در خیابان‌ها بودند. لباس سراسری آنها در مقابل چشم توری داشت. گاهی توری را کنار می‌زدند تا اجناس را به دقت ببینند اما صورت آنها دیده نمی‌شد. هنگام رسیدن به بازار سرپوشیده شهر هوا تاریک شده بود اما خرید و فروش زیاد بود. از اینکه چرخ کالسکه در این ازدحام از

روی پای مردم عبور نمی‌کرد متعجب بودم. به خیابان بزرگ دیگری رسیدیم مسجد بزرگی با کاشی‌کاری‌های آبی در سمت راست خیابان قرار داشت. پس از مدتی در مقابل درب منزل آقای مورنارد^۱ بلژیکی رئیس گمرک تبریز توقف کردیم. او از من دعوت کرد چند روزی میهمان او باشیم. ابتدا به دفتر پست رفتم تا نامه‌های خود را تحویل بگیرم و تا ساعت ۳ بامداد مشغول خواندن آنها بودم.

تبریز در ارتفاع ۱۳۵۰ متری واقع شده است. کوه آتشفشان سهند به بلندی ۳۵۹۶ متر در شمال شهر جزو رشته‌کوه‌هایی می‌باشد که آرات و سبلان با ۴۸۱۲ متر بلندی کوه‌های دیگر آن هستند. این ۳ کوه در این ایالت شمال‌غربی ایران از زمان‌های باستان شاهد جنگ‌ها، درگیری‌ها و مبارزات خونینی بوده‌اند. آذربایجان در ایران باستان جزوی از سرزمین مدین^۲ به حساب می‌آمد و پس از لشکرکشی اسکندر به نام آتروپاتن^۳ خوانده شد. پس از آن در طول سالیان سال آذربایجان در دست قدرت‌های مختلف قرار گرفته و حتی گاهی جزئی از ارمنستان شد. این ایالت در زمان ساسانیان در قرن هفتم میلادی مجدداً جزوی از ایران شد تا اینکه به دست اعراب فتح گشت. منطقه در سال ۱۲۵۶ میلادی توسط هلاکو خان تسخیر شد و کل ایران به دست مغول‌ها افتاد و تا قرن پانزدهم میلادی جزوی از قلمرو کشور پهناور تیمور لنگ بود. آذربایجان در قرون اخیر منشأ اختلافاتی بین ایران، روسیه و ترکیه شده که هنوز هم ادامه دارد. با توجه به فعالیت شدید روس‌ها باید منتظر اتفاقات دیگری باشیم.

موقعیت سیاسی این ایالت در زمان‌های مختلف متفاوت بوده و مانند زبانه‌های متشکل از اقوام و زبان‌های گوناگون می‌باشد اما از نظر جغرافیایی به خاطر راه تجاری بین شرق و غرب از موقعیت خوبی برخوردار است. با یک نظر سریع در بازار تبریز که در قسمت مرکزی شهر به اطراف پیچ و تاب می‌خورد متوجه وضعیت تجاری خوب شهر می‌شویم. پیش از احداث راه‌آهن فراسوی قفقاز میزان تجارت آن بسیار بیشتر بود. حالا رشت و پیش بندر آن انزلی با ارسال کالا به باکو و راه‌آهن قفقاز رونق بیشتری یافته‌اند.

از زمانی که تبریز نیم میلیون نفر جمعیت داشت مدت زیادی نگذشته است. در سال ۱۷۲۱ میلادی زلزله‌ای شهر را ویران کرد و حدود ۲۰ هزار نفر تلفات گرفت. پس از آن شهر هرگز شکوه و جلال گذشته خود را باز نیافت. در آن هنگام تبریز به دریاچه ارومیه نزدیکتر بود و پس از زلزله در مکان کنونی ساخته شد. شهر اندکی پیش از افتتاح کانال سوئز ۳۵۰ هزار سکنه داشت اما افتتاح کانال ضربه مهلکی به تجارت شهر وارد کرد. سابقاً تمامی کالاهای اروپایی از تبریز عبور کرده و به تهران، مشهد و اصفهان می‌رفت. اینک شهر انبار کالاهای تجاری منطقه می‌باشد.

سرکنسول انگلستان آقای استیونس^۴ که از سال ۱۸۷۵ میلادی در تبریز اقامت داشت

۱. Mornard

۲. Medin یا ماد سرزمینی که تیره ایرانی‌ها در آن ساکن بودند. این سرزمین شامل بخش غربی فلات ایران بود. آذربایجان فعلی ماد کوچک و ناحیه ری و همدان ماد بزرگ نام داشت.

۳. Atropaten یا آتورپاتکانیا ناحیه‌ای در شمال غرب ایران که پس از حمله اسکندر به‌نام والی آن خوانده شد که آذربایگان، آذربایجان و به تحریف آن‌آبادگان شده است.

۴. Stevens

می‌گفت حدود ۳۰ سال پیش که او نماینده ۵ شرکت تجاری انگلیسی در تبریز بود روزانه ۸ هزار بسته کالا از شهر عبور می‌کرد که این رقم اکنون به ۲ هزار بسته رسیده است. شرکت‌های تجاری متعدد شهر به ویژه تجارتخانه‌های یونانی و ارمنی منحل شده‌اند. در نتیجه ضربات کانال سوئز و راه‌آهن فراسوی قفقاز روح شاهراه تجاری تبریز به ترابوزان از بدنش خارج شد. او می‌گفت جمعیت شهر حدود ۲۰۰ هزار نفر بود که اکثراً تاتار بودند اما حدود ۵ تا ۶ هزار ارمنی هم در شهر اقامت داشتند. گذشته از آن معدودی ایرانی، کرد، کلدانی و اروپائی هم در شهر زندگی می‌کردند. تعداد یهودیان شهر زیاد نیست. آقای استال^۱ جمعیت شهر را ۳۰۰ هزار نفر تخمین می‌زد.

سازمان گمرک ایران در سال ۱۹۰۰ میلادی پایبیزی شد. چند سال پیش از آن آقای ننوس به همراه چند تن برای مطالعه به ایران آمد. گمرک ایران تشکیلات منظمی مانند گمرک‌های کشورهای اروپائی نداشت و همه ساله به مزایده گذاشته می‌شد. برنده پس از پرداخت حق‌العملی به والی و دربار باقی درآمد آن را به جیب خود می‌زد. آنها از هر حیل‌های برای افزایش درآمد خود استفاده می‌کردند. نابرابری در اخذ عوارض گمرکی تجار را عاصی می‌کرد و آنها برای انجام کارهای خود مجبور به پرداخت رشوه بودند. این عمل ضربات شدیدی به شرکت‌های اروپائی وارد کرد. هیچ کاری بدون دخالت کنسولگری‌ها پیشرفت نمی‌کرد. پس از آغاز به کار گمرک توسط بلژیکی‌ها درآمد دربار افزایش یافت. می‌توان تصور کرد که چه مخالفت‌هایی با گمرک‌چیان بلژیکی می‌شد. کارشکنی‌های شدیدی از طرف بزرگان کشور و نزدیکان ناصرالدین شاه^۲ انجام می‌گرفت. گذشته از آن اداره پست و امور مالی چند ایالت برای پرداخت حقوق و حق بازنشستگی کارمندان دولت که سابقاً به دست اشخاص سرشناس انجام می‌شد به بلژیکی‌ها واگذار گشت. تمامی عناوین و درآمدهای درباریان پس از فوت آنها به فرزندان و نوه‌های آنها رسیده و درآمد دولت کمتر می‌شد. در ایران مالیات سرانه سراسری وجود نداشت و روستائیان مبلغی مالیات به مالکان پرداخت می‌کردند. به این دلیل فشار زیادی به اهالی روستاها وارد می‌آمد. اداره مالیات از تعداد دقیق جمعیت کشور که گفته می‌شد حدود ۹ میلیون نفر بود اطلاعی نداشت. با توجه به گرفتاری‌های اقتصادی در آینده نزدیک بحران شدیدی کشور را فرا خواهد گرفت و دولت مجبور خواهد شد دست در یوزگی به سوی کشورهای اروپائی دراز کند.

گذشته از بازار و مسجد کیود^۳ با کاشی‌کاری‌های زیبای آبی رنگ که آیه‌هایی از قرآن مجید به خط سفید نوشته شده، دیدنی زیادی در تبریز وجود نداشت. شهر چند دروازه داشت

۱. Stahl

۲. معروف به سلطان صاحبقران و سپس شاه شهید، تولد ۲۵ تیر ۱۲۱۰ برابر اول ژوئیه ۱۸۳۱ در تبریز، قتل ۱۱ اردیبهشت ۱۲۷۵ خ برابر اول مه ۱۸۹۶ م در شهرری، فرزند محمد شاه چهارمین شاه قاجار و ملکه مهدعلیا که در سال ۱۲۲۸ خ به یاری امیرکبیر بر تخت طاووس نشست. در سال ۱۲۷۵ خ در آستانه مراسم پنجاهمین سال تاجگذاری به دست میرزا رضای کرمانی یکی از پیروان سید جمال الدین اسدآبادی در حرم شاه عبدالعظیم ترور شد.

۳. یا مسجد جهانشاه که بنا به کتیبه سردر آن در سال ۸۷۰ ه ق برابر ۱۴۶۵ م در زمان سلطان جهانشاه قره قویونلو به دستور دختر او صالحه خاتم بنا شد. تنوع، ظرافت و رنگ لاجوردی کاشی‌کاری‌های معرق آن سبب شده است که به فیروزه اسلام شهرت یابد.

که برای جلوگیری از حمله کردها ساخته شده بود. در سال ۱۸۸۲ میلادی گروهی کرد به سرکردگی شیخ عبیدالله به شهر هجوم برده و ارومیه را هم تسخیر کردند. والی ۵۰ هزار تومان غرامت خواست که ۴۰ هزار تومان آن را به جیب خود زد. این عمل در ایران بسیار متداول است. چند باغ بزرگ و زیبا با میوه‌های عالی و انگورهای خوشمزه در خارج از شهر وجود داشت به‌ویژه باغ شمال که متعلق به ولیعهد بود و من به همراه معاون سرکنسول فرانسه آقای درتل^۱ و همسر زیبا و مهربان او از آن دیدن کردم.



تبریز مجموعه‌ای از خانه‌های کوچک و حقیر با دیوارهای گلی به رنگ زرد و خاکستری و کاملاً یکنواخت بود. خیابان‌های باریک و پیچ در پیچی داشت که تنگ و خاکی بودند. چندین روس در شهر اقامت داشتند که تعدادی از آنها مهندسين جاده جدید بودند. راهب‌های آمریکائی در تبریز هم مانند ارومیه صومعه‌ای داشته و در کنار آن مدرسه‌ای ساخته بودند. برای آشنائی با روحیات مردم شهر، من داستان زیر را که چند سال پیش اتفاق افتاده در اینجا نقل می‌کنم.

یک راهب آمریکائی که گفته می‌شد یکی از بیماران شهر را مسموم کرده بود اشتباهاً در عوض دکتری در ارومیه به دست کردها به قتل رسید. دکتر چنان وحشت کرد که دچار تب تیفوئید شد. چون قاتل پیدا نشد دولت موظف گشت خسارتی معادل ۵۰ هزار تومان به خانواده مقتول پرداخت کند. اما در واقع چنین بود که دولت قدرت کافی برای دستگیری قاتل کرد را نداشت و اجازه داده بود او آزاد باشد.

تبریز از ایام قدیم محل اقامت ولیعهد ایران است. من روزی از روی کنجکاو و نه از روی احترام به دیدن او رفتم. او به نام محمدعلی میرزا^۲ مرا در تالار ساده‌ای به حضور

۱. de Rettel

۲. محمدعلی شاه قاجار، تولد ۱ تیر ۱۲۵۱ تبریز، درگذشت ۱۶ فروردین ۱۳۰۴ خ بندر ساوونا در ایتالیا، فرزند مظفرالدین شاه و ششمین پادشاه قاجار بود که در ۱۲۸۵ خ به حکومت رسید. او با نظام‌مشروطه که پدرش پیش از مرگ آنرا پذیرفته بود، مخالفت می‌کرد. این رویداد به نام استبداد صغیر باعث خونریزی‌های بسیاری شد. او پس از به توپ بستن مجلس با فشارهای داخلی و خارجی مجبور به استعفا و ترک ایران شد.

پذیرفت. خدمتکاران بسیاری در باغ در رفت و آمد بودند. اگر چه به من گفته شد حقوق آنها با دقت زیاد سر موعد پرداخت می‌شد اما لباس اکثر آنها ژنده و رنگ و رو رفته بود. در محوطه توپخانه ۱۶ توپ اطریشی خوب وجود داشت اما از آنها هیچ استفاده نمی‌شد زیرا کشور در چند سال اخیر جنگی به خود ندیده بود.



نگهبانان دروازه ورودی قصر با دیدن من ادای احترام کردند. از چندین تالار که مردان زیادی در آنها حضور داشتند گذشته به تالاری که ولیعهد ایران به همراه چند تن از بزرگان و ثروتمندان شهر در آن بود رسیدیم. گفته می‌شد که آنها قیمت آرد و نان شهر را کنترل می‌کردند. جدیداً قیمت نان در شهر دو برابر شده بود و ضربه شدیدی به فقرای گرسنه وارد می‌کرد.

من تعظیمی کردم و او از صندلی برخاست. سپس در کنار هم نشسته و مشغول صحبت در مورد مسائل روز شدیم. او مرد ریزنقشی بود و عینکی به چشم داشت. من برای بیان حالت چهره او خواننده را به دیدن عکسی که برای من امضاء کرده دعوت می‌کنم. نکته جالب این بود که او نوشته عکس را با حروف روسی نوشت. من هر چه سعی کردم مشخصات قاجاری پدر بزرگ او ناصرالدین شاه را در چهره او ببینم موفق نشدم. حالت او بیشتر شبیه فارس‌ها بود. در حالت خودمانی او را فرارش‌باشی یا رئیس پلیس صدا می‌زدند. البته این مرد در آینده به‌جای کوروش^۱ و داریوش^۲ جلوس خواهد کرد و سایه خود

۱. کوروش بزرگ، تولد ۵۷۶، درگذشت ۵۲۹ پ م، شاه ایران از ۵۵۹ پ م، سرسلسله دودمان هخامنشی که به خاطر بخشندگی، لوحه حقوق بشر، پایه‌گذاری نخستین دولت چند ملیتی و بزرگ جهان، آزاد کردن برده‌ها، احترام به ادیان و کیش‌های گوناگون، گسترش تمدن و غیره در جهان معروف می‌باشد.
۲. داریوش بزرگ، پسر ویشتاسپ، سومین پادشاه هخامنشی، تولد ۵۴۹، درگذشت ۴۸۶ پ م، مدت سلطنت ۳۶ سال از ۵۲۱ تا ۴۸۵ پ م

را بر سرزمین هخامنشیان، پارت‌ها، ساسانیان، خلفای عباسی و مغول‌ها خواهد انداخت. او به تخت شاه عباس صفوی و نادر شاه افشار در کشوری که سابقه باستانی داشته و در کتاب مقدس و نوشته‌های هردوت^۱ از آن‌نام برده شده، خواهد نشست. او جانشین جد خود خواهد شد که ۱۷۰ سال پیش پایه قدرت پادشاهان مغول را لرزاند. اما ظاهر او نمایانگر چنین قدرتی نبود و هرگز موفق نخواهد شد کشتی ایران را به سر منزل مقصود برساند.

اولین شاه قاجار آغا محمدخان^۲ در سال ۱۷۹۴ میلادی بر تخت‌شاهی نشست. سپس نوبت برادر زاده او فتح‌علی شاه^۳ شد که قسمت‌های بزرگی از کشور را به روس‌ها و آگذار کرد. آنگاه نوه او محمد شاه^۴ و سپس فرزند محمد شاه به نام ناصرالدین شاه تاج‌شاهی به سر نهادند. ناصرالدین شاه در سال ۱۸۹۶ میلادی به دست یک بابی که شاه قصد ریشه کن کردن دین آنها را داشت ترور شد. حالا نوبت به فرزند او مظفرالدین شاه^۵ رسیده و محمدعلی میرزا در تبریز در انتظار است تا روزی نوبت پادشاهی او شده و به عنوان ششمین شاه این سلسله تاجگذاری کند.

در مورد شاهان قاجار گفته می‌شد به صورت یک در میان شاهان لایق و ناکارآمدی بوده اند. آغا محمدخان بسیار مقتدر بود اما فتح‌علی شاه در تمامی جنگ‌ها شکست خورد. فرزند او عباس میرزا^۶ در تبریز اقامت داشت و گفته می‌شود مرد قدرتمندی بود اما پیش از پدر خود درگذشت. فرزند او محمدشاه از تمامی جهات پادشاه ضعیف و نالایقی بود. سپس نوبت به ناصرالدین شاه رسید که ۴۸ سال سلطنت کرد و از جهاتی اسباب پیشرفت کشور را فراهم نمود. او کشور را به روش استبدادی شاهان شرقی مقتدرانه و باشکوه اداره می‌کرد. مظفرالدین‌شاه به گفته دست‌اندرکاران از تمامی جهات شاه نالایقی بود. اگر گفته درباریان در مورد یک در میان بودن شاهان قاجار صحت داشته باشد محمدعلی میرزا باید شاه لایقی بوده و شکوه و جلال گذشته را به کشور باز گرداند. گفته می‌شود که او مرد پیرانرژی و قدرتمندی بوده و می‌داند که چه می‌خواهد اما گاهی در مقام ولایت‌عهدی در تبریز

۱. Herodotos تولد ۴۸۴، درگذشت ۴۲۵ پ م، نخستین تاریخ‌نگار یونانی‌زبان که آثارش تا زمان ما باقی مانده است. او سفرهای متعددی به مشرق زمین کرده و تحقیقات خود و تاریخ این کشورها را نوشته است.
۲. بنیانگذار دودمان قاجاریه، تولد ۲۷ خرداد ماه ۱۱۲۱ خ برابر ۱۷ ژوئن ۱۷۴۲ م در دشت اشرفی در میانه راه ساری به گرگان، تاجگذاری ۱ فروردین ماه ۱۱۶۱ خ برابر ۲۱ مارس ۱۷۸۲ م در ساری، قتل ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۱۷۷ خ برابر ۱۷ مه ۱۷۹۸ م در شوشای قفقاز به دست صادق نهاوندی
۳. نام اصلی باباخان، نام پدر حسینقلی جهانسوز برادر آغا محمدخان، تولد ۱۳ شهریور ۱۱۵۱ خ برابر ۵ سپتامبر ۱۷۷۲ م دامغان، درگذشت ۱ آبان ۱۲۱۳ خ برابر ۲۳ اکتبر ۱۸۳۴ م در اصفهان، محل دفن قم، سلطنت از ۱۱۷۶ خ برابر ۱۷۹۷ م تا زمان مرگ، مدت حکومت ۳۶ سال و ۸ ماه،
۴. تولد ۱۱۸۵ خ برابر ۱۸۰۶ م در تبریز، درگذشت ۱۲۲۷ خ برابر ۱۸۴۸ م در تجریش، نوه فتح‌علی شاه که از ۱۲۱۳ تا ۱۲۲۷ خ پادشاهی کرد. وی سومین شاه قاجار و شاه گمنام و کم‌اهمیتی بود.
۵. پنجمین شاه سلسله قاجار، تولد ۳ فروردین ۱۲۳۱ خ برابر ۱۸۵۲ م، درگذشت ۱۲ دی ۱۲۸۵ خ برابر ۷ ژوئن ۱۹۰۷ م، چهارمین فرزند ناصرالدین شاه، که در سال ۱۲۳۹ خ ولایت‌عهدی به او رسید. او در جنبش مشروطه برخلاف کوشش‌های امین‌السلطان فرمان‌مشروطیت را امضا کرد اما ده روز پس از آن درگذشت.
۶. تولد ۵ شهریور ۱۱۶۸ خ برابر ۱۷۸۹ م در مازندران، درگذشت ۳ آبان ۱۲۱۲ خ برابر ۱۸۲۳ م در مشهد، فرزند فتح‌علی شاه و آسیه‌خاتم‌کمر جنگ‌های ایران و روس فرماندهی سپاه ایران را به‌عهده داشت. با امضای قرارداد ترکمنچای و پایان جنگ‌های ایران و روس، عباس‌میرزا برای برقراری نظم و سرکوب شورش ترکمن‌ها به خراسان رفت و در این سفر پیش از درگذشت پدرش از دنیا رفت.

بیش از اندازه خشونت به کار می‌برد. هنگام سفر شاه به اروپا ولیعهد برای اداره کشور به تهران رفت. از همان روز اول قدرت مستبدانه‌ای اعمال نمود و چند تن را به جرم آشوب اعدام کرد. او با خریدن چند روستا در تبریز زندگی اشرافی داشته و به درآمد خود رونق داده بود. در این ملاقات یکی از شاهزادگان قاجار نقش مترجم را بازی می‌کرد اما ولیعهد شخصاً چند سؤال به زبان فرانسه از من پرسید. او نظر مرا در مورد ایران جویا شد و سؤال کرد که کدام قسمت از ایران را دیده‌ام، پس از تهران به کجا خواهم رفت و کتاب‌های من به کدام زبان‌ها نوشته و ترجمه شده است؟ او نامه میرزا رضا را به دقت خواند و مدتی در مورد مقصد من تبت و سرزمین لاماها^۱ با هم صحبت کردیم. سپس شرفیابی به پایان رسید و من پس از تعظیمی از تالار خارج شدم.



ورودی مسجد گبود تبریز

محمدعلی میرزا مدت زیادی برای پادشاهی خود در انتظار نماند. پدر او در سن پنجاه و چند سالگی روز ۷ ژوئن ۱۹۰۷ میلادی به درود حیات گفت. او موفق شده بود در ایام کوتاه سلطنت خود اولین مجلس کشور را افتتاح کند. اما شاه جدید در همان اولین سال سلطنت خود کارهای ناشایستی انجام داد و نشان داد که شاهان قاجار به راحتی اجازه تقسیم قدرت را نمی‌دهند. دولت‌ها یکی پس از دیگری ساقط می‌شدند. نگرانی کشور را فرا گرفت و در نهایت به انقلابی منجر شد. شاه در شرایط انقلابی دائماً نگران از دست دادن تاج و تخت خود بود. او هم مانند سلطان عبدالحمید نوک پیکان حمله خود را متوجه روابط مدرن سال‌های اخیر کرده و در کار اداره کشور هیچگونه انعطافی به خرج نمی‌داد.

۱. روحانیون بودائی تبت که تتاسخ یافته بوداسف می‌باشند. بوداسف موجودات روحانی هوشمندی هستند که به موجودات دیگر کمک می‌کنند تا به مرحله‌ای از بیداری روحانی برسند که دیگر نیازی به تولد نداشته باشند. دالانی لاما مقام اعظم لاماها و پانچن لاما ولیعهد او می‌باشد.

سال ۱۹۰۷ میلادی دو کشور روسیه و انگلستان موافقتنامه‌ای در مورد ایران امضاء کردند تا استقلال کشور را که در زمان پادشاهی محمدعلی‌شاه تهدید می‌شد حفظ کنند. تلاش نیروهای مردمی به ثمر نشست و ایام شاهی محمدعلی‌شاه به پایان رسید. تابستان ۱۹۰۹ میلادی او مجبور شد از سلطنت کناره‌گیری کرده و باقی عمر را با حقوق ناچیزی که از دولت دریافت می‌کرد در خارج از ایران به سر برد. اکنون فرزند او با سن کم شاه ایران شده است. اگر کارها به‌خوبی پیش رود او باید کشور باستانی ایران را از خطر نجات دهد. سپس به دیدار نظام‌السلطان والی آذربایجان رفتیم. او اهل ایالت عربستان در جنوب ایران بود اما چون انگلیسی‌ها برای کنار آمدن با او مشکلاتی داشتند او را تا سر حد ممکن از منطقه دور کرده بودند. روس‌ها هم علاقه زیادی به او نداشتند زیرا او از میهن‌پرستان نوع قدیم بود و با دخالت قدرت‌های خارجی در کشور مخالفت می‌کرد. نظام‌السلطان مرد مسنی بود و تحصیلات خوبی داشت. او از یک خانواده اشرافی بود. ظاهر او با چشمان درشت و بینی بزرگ و روشن‌فکرانه به نظر می‌رسید. ردای قهوه‌ای رنگی به تن و کلاه بلند سیاهی به سر داشت. او مانند دولتمردان امروزی ایران که به سبک اروپائی لباس می‌پوشند نبود و به طرز سنتی لباس می‌پوشید. او در مورد عربستان ایران با احساس و علاقه عجیبی صحبت می‌کرد. هنگامیکه من به او گفتم من در زیر نخل‌های دالکی نشسته، به صدای شرشر آب باغ دلگشا گوش داده، از مقبره سعدی و حافظ در شیراز دیدن کرده و روزی را در تخت‌جمشید^۱ به شب رسانده‌ام، گفت که او آخرین بار ۴۰ سال پیش در شیراز بود. او آگاهی خوبی در مورد جغرافیای ایران داشت و در مورد کویر پهناور نمک که من قصد عبور از آن را داشتم نکات مهمی را به من گوشزد کرد. او بسیار دوستانه به من قول داد چند سوارکار تا مرز ایالت آذربایجان با من همراه کند زیرا منطقه کردنشین آذربایجان چندان مطمئن نبود. گذشته از آن برگه عبوری برای من صادر کرد تا من در ایران به اشکالی برخورد نکنم. گفته می‌شد او و ولیعهد تنگاتنگ هم کار می‌کردند و نظام‌السلطان هم مانند ولیعهد نهایت سعی خود را به‌خرج می‌داد تا با دوشیدن اهالی ایالت به دارائی‌های خود که قبلاً هم کم نبود اضافه کند. او زمین‌های زیادی را در جنوب ایران خریده بود. او مسلمان مؤمنی بود و تربیت مذهبی داشت. به هر حال مرد مسن با معلوماتی بود که مانند او در ایران کم یافت می‌شد.

۱. یا پارسه یکی از شهرهای باستانی ایران در زمان امپراتوری هخامنشیان که ویرانه‌های آن هنوز هم در مرودشت در نزدیکی شیراز پابرجاست. قدیمی‌ترین بخش پارسه مربوط به سال ۵۱۵ پ م است. به باور تاریخ‌دانان اسکندر مقدونی در حمله سال ۳۳۰ پ م پارسه را به آتش کشید.